**درس خارج اصول استاد معظم حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: امر**

**1403.10.17**

 **متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

بحث در این بود که اگر امری به یک واجبی باشد مردد باشد اینکه این واجب نفسی است یا به خاطر واجب نفسی دیگری واجب شده غیری است و لأجل الغیر واجب شده آیا می­شود واجب مردد را ظاهر در واجب نفسی دانست خب تقریبهای مختلفی برای ظهور این دلیل در وجوب نفسی ذکر شده بود تقریب اول تقریب مرحوم آخوند بود که به اطلاق احوالی دلیل تمسک می­شد خب شهید صدر اشکال فرموده بودند که این اطلاق احوالی در یک صورت جاری نیست چون اصل اطلاق احوالی این بود که مثلاً در مورد امر به وضو و امر به نماز ما اطلاق احوالی امر به وضو اقتضا می­کند که چه نماز واجب باشد چه نماز واجب نباشد وضو واجب باشد و این معنایش وجوب نفسی وضوست

 شهید صدر فرمودند ممکن است وجوب نماز ملازمه داشته باشد با وجوب وضو به گونه ای که اگر نماز واجب نباشد وضو هم واجب نباشد ولی نه به خاطر غیریت وجوب وضو. به خاطر اینکه تنها در صورتی که نماز واجب است وضو واجب باشد

 خب آقای شهیدی این نکته را هم اضافه کردند که اینکه نماز واجب نیست گاهی اوقات به خاطر عدم قدرت بر نماز است باید بگوییم که حتی در ظرفی که قدرت بر نماز نداشته باشیم ممکن است وضو واجب نباشد

 ما مطلبی عرض می­کردیم که اصل این اشکال فی الجمله وارد است ولی یک مقدمه ای عرض بکنم ابتداءً. نفی وجوب به سه جهت ممکن است باشد:

یکی به خاطر اینکه ملاک در فعل در مثلاً آن مورد نیست اینکه وجوب یک شی در یک حالتی وجود نداشته باشد یا به خاطر اینکه این فعل در آن حالت ملاک ندارد یا ملاک دارد ولی انجام فعل در آن حالت استیفا ملاک نمی­کند خب این بحث سر جای خودش هست گاهی اوقات ملاک وجود دارد ولی امکان استیفا ملاک نیست

 یک صورت دیگر این هست که چرا واجب نیست چون قدرت خارجی ما بر انجام آن عمل نداریم به خاطر عدم قدرت هست

 در مانحن فیه هم یک واجب مردد داریم مثل وضو یک واجب نفسی هست مثل نماز که این واجب مردد، مردد هست بین اینکه واجب غیری نسبت به آن نماز باشد یا خودش مستقل وجوب نفسی داشته باشد این طوری باید تقریب کرد در صورتی که ما احتمال بدهیم نفی وجوب آن نفسی، حالت عدم ثبوت وجوب نفسی یعنی نماز که حالا به خاطر عدم ملاک عدم امکان استیفا ملاک، عجز، به هر یک از اینها باشد این منشا بشود که این واجب مردد ما یا ملاک دیگر نداشته باشد یا امکان استیفا ملاک در این مورد نباشد نه اینکه منشا بشود که قدرت ما از انجام این واجب سلب بشود چون اگر بحث قدرت باشد قدرت یک امر خارجی است ولو خارجاً در این صورت انسان مثلاً مقدور نباشد ولی شارع باید قید کند اگر همه صور یک فعلی مقدور مکلف باشد امکان نداشته باشد که مقدور نباشد با این حال شارع باید قید قدرت را بزند چون اینکه خارجاً قدرت هست یا قدرت نیست شارع به این کار ندارد بنابراین حتماً باید قید بزند ولی اگر همه صور مورد نظر ما ملاک در آن وجود داشته باشد دیگر لازم نیست قید بزند بنابراین در صورتی که آن واجب نفسی واجب نیست حالا به هر وجهی واجب نباشد به خاطر نداشتن ملاک یا به خاطر عدم امکان استیفا ملاک به خاطر عجز از آن شی به هر حال اگر آن وجوب منتفی بشود این واجب مردد ملاک نداشته باشد یا امکان استیفا ملاک در آن نباشد اینجا قید لازم نیست بخورد ولی اگر ملاک و امکان استیفا دارد ولی مقدور نیست اینجا نباید قید بزند و بنابراین در بعضی از فروض اینکه دلیل اخص است از مدعا که شهید صدر فرمودند درست است ولی خب خیلی حالت کمی است

شاگرد: مقصودتان از آن‌که در صورت عجز، شارع مقدّس باید دلیل را قید بزند، چیست؟ شارع باید چه قیدی بزند؟

 قید بزند به قدرت بر نماز چون فرضی است در فرض عدم قدرت به اصطلاح عرض کنم خدمت شما و در فرض عدم قدرت و این هم قدرت پیدا نمی­کند چون مقید به قدرت هست مقید به قدرت بودن بله خب حالا عرض کنم خدمت شما این چکیده این بحث بود به نظر من اشکال ولی اشکال خیلی اشکال اساسی نیست یک فرض بسیار نادری است این فرض نادر حالا نتوانتم در این بحث مطلب اثبات بکنیم خیلی به جایی لطمه نمی­خورد

خب دو تا تقریب دیگر هست یک تقریب این است که آن واجب نفسی است که این واجب مردد احتمال دارد واجب غیری نسبت به او باشد به اطلاق ماده او تمسک بکند اگر مقدمات حکمت در مورد او تمام باشد چون واجب ذی المقدمه مقید هست وجوبش به وجوب مقدمه دیگر خب این اشکال شهید صدر این است که این در صورتی است که آن ذی المقدمه ما امر شرعی باشد تقیّد شرعی داشته باشد اما امر تکوینی باشد ولو واجب باشد ولی به اصطلاح ارتباط آن با ذی المقدمه ارتباط واقعی باشد تکوینی باشد نه ارتباط شرعی آن ها این بیان نمی­آید ظاهراً هم درست است

 شاگرد: آیا محلّ بحث در کلام محقق خراسانی، شامل تقیّد تکوینی نیز می‌شود یا ایشان صرفاً به تقیّد شرعی ناظر است؟

استاد: اینکه ما می­گوییم این واجب نفسی این واجب مردد است بین اینکه واجب نفسی باشد یا غیری اعم از این است که آن ذی المقدمه تقیید آن به این شرعی باشد یا تقیید این تکوینی باشد دیگر فرض کنید شارع گفته که نردبان بگذار نمی­دانیم نردبان گذاشتن ذاتاً واجب است یا برای بالاپشت بام رفتن واجب است این هم مورد بحث است دیگر گفته که نردبان بگذار آیا امر به نردبان اقتضا می­کند که این نفسی باشد یعنی این هیچ ارتباطی نداشته باشد با آن شی بالا پشت بام رفتن یا ارتباط داشته باشد خب این هم یک وجه

شاگرد: آیا طبق مبنای مختار شما در حقیقت اطلاق و جایگاه مقدّمات حکمت، مجالی برای تمسک به اطلاق مادة وجود دارد؟ چون به فرمودۀ شما، مصبّ جریان اطلاق، مرحلۀ اِسناد قضیة است، نه مفاد افرادی موضوع و محمول.

 نه معنا دارد فرق ندارد نه اطلاق ماده هم در مرحله نسبت است اطلاق ماده هم در مرحله نسبت است یعنی ببینید فرض کنید که ما می­گوییم الصلاة واجبه این الصلاة واجبه اعم از این است که صلاة مقیده واجب باشد یا مطلق صلاة واجب باشد الصلاة واجبه

شاگرد: اگر مرحلۀ اِسنادِ «واجبة» بر «الصلاة» را در نظر بگیریم، به اطلاق وجوب تمسّک نموده‌ایم نه به اطلاق واجب؛ فرض آن است که می‌خواهیم به اطلاق واجب تمسّک کنیم نه به اطلاق وجوب. به سخن دیگر، مرحلۀ اِسناد، همان مرحلۀ اتحاد «واجبة» با «الصلاة» است؛ اطلاق در مرحلۀ اِسناد نیز به معنای اطلاق اتحاد موضوع با محمول است؛ ولی گویا شما می‌خواهید اطلاق را در خود مادة یعنی «الصلاة» جاری کنید، حال‌آن‌که «الصلاة» موضوع قضیة است و طبق مبنای شما، اطلاق برای تعیین موضوع جاری نمی‌شود بلکه برای تعیین سور قضیة جاری می‌شود.

نه. خود صلاة آیا همه افراد صلاة صلاتی که مقید به چیز باشد این صلاتی که عرض کنم خدمت شما اطلاق ببینید یک موقعی ممکن است صلاة مقید به وضو واجب باشد ولی به نحو فی الجمله و مهمله ما می­توانیم بگوییم الصلاة واجبةٌ ولی صلاة مقید به وضو واجب است آن هم بحث مهمله هم در اینجا می­آید دیگر اشکالی ندارد لازم نیست اطلاق احوالی حکم را در نظر بگیریم اطلاق همان قضیه مهمله اینجا هم مطرح است خب این هم یک تقریب.

 یک تقریب دیگر این است که ما تمسک بکنیم به اطلاق این واجب مردد نه اطلاق آن واجب نفسی این واجب مردد خب اطلاق ماده آن مثلاً وضو اگر واجب غیری باشد این مقید است به نماز اگر واجب غیری نباشد مقید به نماز نیست مطلق هست. اطلاق ماده شی را در نظر بگیریم به این بیان بگوییم اطلاق ماده اقتضا می­کند که وضو من دون تقییدٍ بالصلاة واجب باشد خب این هم این بیان.

 یک بیان چهارمی هست بیان چهارم که در کلام البته پنج شش تا بیان در کلام آقای شهیدی نقل شده ولی حالا من چهار تا بیان آن را می­خواهم طرح کنم یک بیان چهارمی هست اصلاً به اطلاق نمی­خواهیم تمسک کنیم اطلاق حالا چه اطلاق احوالی است دلیل واجب چه اطلاق ماده در ناحیه آن واجب نفسی چه در اطلاق ماده در ناحیه این واجب مردد نه اصلاً اصالة التطابق بین مقام ثبوت و مقام اثبات اقتضا می­کند که این واجب واجب نفسی باشد چون واجب نفسی یک مدل واجبی است که متناسب هست در مقام اثبات که متکلم با سکوت همان را بیان کند ولی واجب غیری یک واجبی هست که این واجبی است که اگر بخواهد اطلاقاً واجب غیری بیان شود باید آن ذی المقدمه ذکر شود آن ذی المقدمه ملاحظه شود این بیان شهید صدر است البته این بیان را در مباحث الاصول مفصل توضیح دادند من حالا به آن تفضیل مفصل ایشان نمی­خواهم وارد شوم

 اینجا مرحوم آقای هاشمی در پاورقی یک اشکالی مطرح کرده اشکال ایشان این است که دلیل واجب مثلاً وجوب وضو ناظر به اصل وجوب هست اما اینکه این وجوب چطوری ملاحظه شده ملحوظاً معه الغیر است ملحوظاً معه الغیر نیست اصلاً به اینها ناظر نیست که شما بگویید که بنابراین این دلیل اثباتی از آن استفاده می­شود وجوب نفسی است این طوری بیان کرده

 آقای شهیدی اینجا کلام شهید صدر را پذیرفته و اشکال آقای هاشمی را نپذیرفته عبارت آقای شهیدی را من بخوانم ایشان می­گوید والانصاف مساعدة العرف علی ما ذکره فی البحوث، فان ظاهر خطاب الأمر بشیء هو وجوبه لنفسه، حیث انه لو کان واجبا غیریا لکان المولی یلحظ فی الأمر به أنه لأجل التوصل به الی واجب آخر، وحینئذ لکان یذکر ذلک فی خطابه عادة، ویشهد علی ذلک احتجاج العقلاء بخطاب الأمر علی کونه واجبا نفسیا این عبارت ایشان است ولی من یک نکته ای را اینجا ابتدا عرض می­کنم ببینید مرحوم آقای هاشمی می­گوید که متکلم در مقام بیان اصل وجوب است در مقام بیان کیفیت وجوب اینکه آیا این امر به وضو همراه او شی خاصی ملاحظه شده یا نشده کیفیت این وجوب و امثال اینها در این مقامات نیست حالا من سوال خود را این طوری طرح می­کنم آیا در جایی که. این مطلب آقای هاشمی اینکه می­گوید متکلم در مقام بیان نسبت به کیفیت وضو نیست را ممکن است این طوری اشکال کنیم که نه گاهی اوقات متکلم در بیان مقام هست گاهی اوقات در مقام بیان نیست این طور نیست که همیشه در مقام بیان اصل وجوب باشد نه ممکن است در مقام بیان کیفیتش هم باشد حالا سوال این است که اگر در جایی در مقام بیان کیفیت نباشد آقای هاشمی که می­گوید همیشه در مقام بیان کیفیت کأنّ نیست حالا ما این طوری فرض می­کنیم این امکان دارد که آن مطلبی که شهید مرحوم آقای هاشمی مطرح کردند ما می­گوییم همیشگی نیست ولی بعضی وقتها ممکن است متکلم فقط در مقام بیان اصل وجوب شی باشد در جایی که متکلم فقط در مقام بیان اصل شی باشد آیا باز ظهور در وجوب نفسی دارد یا در مقام بیان خصوصیات داشتن دخالت دارد در ظهور وجوب نفسی. یعنی یک موقعی شما می­گویید که این ظهور. نفس اینکه متکلم امر کرده خود همین امر، ظهور در وجوب نفسی بودن ایجاد می­کند به نظر می­رسد این مطلب درست نیست نفس امر، ظهور در وجوب نفسی بودن ندارد و این مطلبی که آقای هاشمی می­گویند مطلب درستی است البته با این قید که لااقل در بعضی از موارد، متکلم در مقام بیان خصوصیات وجوب نیست می­تواند متکلم در مقام بیان خصوصیات وجوب نباشد و در جایی که متکلم در مقام بیان خصوصیات وجوب نیست دیگر آن خصوصیات وجوب استفاده نمی­شود ولی خب ما ممکن است کلام شهید صدر را این طوری تبیین کنیم جایی که متکلم در مقام بیان خصوصیات باشد در واجب نفسی نیازی نیست که یک قیدی بزند چون واجب نفسی ولو قید قید وجودی است کأنّ واجب نفسی می­گوید واجبی که من هستم و من هستم چیز دیگری همراه او نیست ملحوظ لنفسه است ملحوظ لنفسه فقط باید آن واجب را ذکر کند واجب لغیره خب غیری وجود دارد آن غیر را باید اگر متکلم در مقام بیان خصوصیت واجب است آن را غیر باید ملحوظ باشد غیر باید در کلام ذکر بشود بدون ذکر کردن آن غیر بگیریم شاید واجب واجب غیری باشد واجب غیری برای چه. واجب غیری یک ذی المقدمه ای می­خواهد که آن ذی المقدمه باید ذکر بشود که این واجب واجب غیری تلقی بشود واجب نفسی چون نفسی است چیز دیگری ندارد همه خودش است همه خودش است بنابراین در جایی که متکلم در مقام بیان خصوصیات اطلاق اقتضای وجوب نفسی می­کند ظاهر تعبیر شهید صدر آقای شهیدی و اینها توضیح ندادند که ظهور کلام در نفسیت آیا به اطلاق است یا به غیر اطلاق است ما می­خواهیم بگوییم این قبول داریم که ظهور در وجوب نفسی دارد ولی این ظهور هم از سنخه اطلاق است از سنخه اطلاق است و در جایی هست که متکلم در مقام بیان خصوصیت واجب باشد

 بنابراین حالا نکته ای را که می­خواهم اضافه کنم این نکته است یک اشکالی عرض کنم آقای شهیدی مطرح می­کنند این که این اشکال وارد است خیلی خوب روشن می­شود آقای شهیدی ایشان مطرح می­کنند تعبیرشان این است که. ایشان یک کلامی از مرحوم امام نقل می­کنند که من به آن کلام کار ندارم بعد می­گویند نه در مقام اشکال به این وجه می­گویند نعم یختص هذا الوجه کسائر الوجوه بما اذا لم‌یکن خطاب الأمر بشیء متصلا بالأمر بشیء آخر مما یحتمل کونه مقدمة له، کما لو قال المولی: ائت بالأذان والإقامة ثم صلّ در جایی که گفته ائت بالأذان والإقامة ثم صلّ ما نمی­دانیم که این اذان اقامه ای که به آن امر شده به جهت مقدمیت بر نماز است یا به جهت اینکه خودش مستقلاً امر دارد امر مستقل دارد البته امری است که قبل از نماز مامور به است فانه لایظهر من الامر بالاذان و الاقامة فیه انه وجوب نفسیٌ او غیریٌ بعد یک مثال دیگر زده وکذا لو ورد فی خطاب ان من تکلّم فی صلاته فلیسجد سجدتی السهو بعد الصلاة، فانه لایظهر من هذا الخطاب ان الأمر بسجود السهو نفسی او غیری فیتوقف علیه صحة الصلاة ... اگر بگویند که مثلاً فرض کنید حالا مثال واضح چیزتر را بزنم قضای سجده بگویند شما موظف هستید سجده نماز خود را قضا کنید خب سجده قضایی که منسی بوده خب مردد باشد که این قضا خودش تکلیف مستقل باشد یا به اصطلاح جزیی از آن نماز باشد که در جای خودش نیاورده شده بعد از نماز دارد آورده می­شود مراد از قضا قضای اصطلاحی نباشد قضا یعنی اتیان به شی ای که آورده نشده در جای خودش. کأنّ شارع مقدس اجازه داده که این سجده در غیر جای خودش هم آورده بشود همان سجده است ولی آن سجده قرار بوده بعد از رکوع آورده بشود من بعد از رکوع نیاوردم بعد از نماز دارم آن را می­آورم یک همچین احتمالی اگر وجود داشته باشد آیا روایتی که می­گوید بعد از نماز اقض السجدة المنسیة اسجد سجدة السهو از اینها استفاده می­شود که اینها حتماً واجب نفسی هستند واجب غیری و لأجل تصحیح نماز نیستند نه اینها استفاده نمی­شود علت اصلی آن این است شما می­گفتید که اگر واجب غیری بوده باید آن غیری که این به ملاحظه او هست او در دلیل ذکر بشود آنجا هم ذکر شده ولو در ضمن اینکه می­خواهیم بگوییم در دلیل ذکر بشود امر به او لازم نیست ذکر بشود همین که این به ملاحظه چه هست آن در ضمن این کلام آمده می­گوید فلیسجد سجدة السهو بعد الصلاة بعد از صلاة برای چه انجام بدهید ممکن است به خاطر این است برای اینکه آن صلاة تصحیح بشود یا ائت الاذان و الاقامه ثم صل برای چه آن اذان و اقامه را بگویم برای اینکه بتوانم آن نماز را بخوانم جز نماز است کما اینکه عرض کردم در جایی که امر مردد است بین اینکه جز یک مرکب باشد یا خودش مستقل باشد عرض کردیم فرض کنید به من گفتند که دو رکعت نماز بخوان بعدش یک رکعت نماز بخوان و مجموع اینها اسمش صلاة وتر است من برای مردد باشد که آیا این دو تا امر به دو رکعت و یک رکعت دو تا مستحب مستقل از هم هستند به طوری که اگر من تنها یک رکعت را بخوانم کافی باشد تنها دو رکعت را بخوانم کافی باشد یا اینکه اینها به هم متصل هستند خب همین که اینها را کنار هم ذکر کرده همین کافی است برای اینکه این اتصال اینها یعنی یصلح للقرینیه است نمی­خواهم بگویم که حتماً ظهور دارد حالا بعضیها می­گویند اینها ظهور دارد در اینکه اینها به هم متصل هستند این طور چیزها ما آن را نمی­خواهیم ادعا کنیم بگوییم ظهور در این دارد که شارع که به من گفته دو رکعت بخوان بعدش هم یک رکعت نماز بخوان این بگوییم ظهور دارد در اینکه اینها اجزا یک عبادت واحده هستند نه اینها خیلی مثلاً ظهور در این مطلب ندارد بنابراین در حج واجبات مختلفی که در حج هستند اینها ما ظهور در این ندارد که این واجبات ولو اسم کل مجموعه آن حج است مجرد اینکه اسم کل مجموعه یک اسم خاص دارد باعث نمی­شود که آنها واجبات ضمنیه باشند در حج مثلاً در عمره یک طواف هست یک سعی هست یک طواف هست یک نماز طواف است یک سعی است یک تقصیر هست بگوییم همه اینها اجزا ولو همه اینها با همدیگر عنوان عمره دارند ولی این معنایی که با همدیگر عمره دارند این نیست که عرض کنم خدمت شما اینها وجوب ضمنی دارند نه هر کدام وجوب مستقل دارند ما دلیل نداریم بنابراین کسی طواف خود را انجام بدهد نماز طواف را انجام نداده باشد ما دلیل نداریم که طواف او باطل است سعی را انجام نداده باشد بگوییم طواف او باطل است ما دلیل نداریم و عرض کنم این بله دلیل نه ظهور در ضمنیت دارد نه ظهور در عدم ضمنیت دارد باید به اصل عملی تمسک کنیم اصالة الاطلاق نه اقتضا ضمنیت می­کند نه اقتضا عدم ضمنیت خب اقتضای اصل عملی و برائت از شرطیت هر کدام به دیگری حالا به هر بیانی برائت را جاری کنیم برائت از شرطیت حالا آن بحثش در جا خودش که برائت در حکم وضعی جاری می­شود حکم تکلیفی جاری می­شود هر کدام از اینها جاری می­شود دیگر به اقتضای اصل عملی اشتراط این اجزا به همدیگر را ما نفی می­کنیم و الا اینکه اینها ممکن است به هم مشترط باشند در جایی در کنار هم ذکر شدند یک اسم واحدی برای مجموعه آنها ذکر شد به باشد دیگر اینها ظهور ندارند که جز نیست کما اینکه ظهور در جزییت هم ندارند برخلاف فرمایش بعضی از آقایان که تعبیر می­کنند در این طور موارد ظاهر امر این است که مثلاً ارشاد به جزییت و شرطیت و اگر نهی شده باشد ارشاد به مانعیت و امثال اینها نه ما اینها را نمی­گوییم به نظر می­رسد در این طور موارد جنبه اجمال دارد در جایی که اینها همه آن واجب نفسی که این واجب مردد ما مردد باشد. اینها همه را در کنار هم ذکر کرده باشند بخصوص اگر برای کل این مجموعه یک اسم واحد هم وجود داشته باشد کل این مجموعه تحت یک اسم واحد وجود داشته باشند اینجا دیگر ظهور در عدم اشتراط ندارد کما اینکه ظهور در اشتراط هم ندارد و اینجا به نظر می­رسد اجمال داشته باشد هذا تمام الکلام فی هذا البحث عرض کنم خدمت شما تقریبهای دیگری در اینجا وجود دارد ما به همین چهار تقریب اکتفا می­کنیم آقای شهیدی هفت تا تقریب اینجا ذکر کردند یک تقریب هفتمی را هم از آقای آقا سید محمود هاشمی ذکر کردند و پذیرفتند که به نظر ما ناتمام است دیگر من وارد آن تفضیل هم نمی­شود آن بیاناتی دارد که کفایت می­کند این بحث در همین مقدار بعدازظهر دوستان عرض کنم خدمت شما آقای شهیدی بعضی از فروع فقهی در لا به لای این مباحث اصولی، ثمرات فقهی ذکر کرده البته در کلاس راهنما کافی است بحثش می­کنم این را ملاحظه بفرمایید در ضمن بعضی از بحثها یک فروعی را یک نکته ای را هم من این وسط عرض بکنم این اشکالی که آقای شهیدی اینجا مطرح کرده بودند که اینجا مجمل هست در اینجا تعبیرشان این است که یرد علی هذا الوجه کسائر الوجوه اینجا تعبیرش هست کأنّ این اشکال اشکال عام است ولی در بعضی از وجوه این اشکال را که مطرح کردند نپذیرفتند گفتند نه این اشکال وارد نیست و اینجا می­شود تمسک کرد اینها را حالا ملاحظه بفرمایید که اصلاً این کلمات را می­شود با همدیگر جمع کرد کلمات آقای شهیدی را من نتوانستم بین این دو تا مطلب جمع کنم ظاهر این عبارتها متناقض است حالا از خود آقای شهیدی سوال بشود شاید توضیحی داشته باشند بر این عبارت خود من به هر حال متوجه نشدم که آیا اشکال اینکه این به اصطلاح اطلاق در صورتی که آن شی واجب نفسی که واجب مردد ما احتمال دارد به خاطر او واجب شده باشد متصل هست آیا در همه وجوه می­آید یا در همه وجوه نمی­آید ظاهر عبارت انتهای ایشان است که همه وجوه با این اشکال مواجه هستند ولی در یکی از این وجوه تصریح می­کند که این اشکال وارد نیست این اشکال وارد نیست می­گوید که عرض کنم خدمت شما شهید صدر این اشکال را مطرح کرده ولی این اشکال وارد نیست و در مقام پاسخ به آن برآمده این را ملاحظه بفرمایید که ببینیم آیا این کلمات را می­شود جفت و جور کرد از آقای شهیدی بپرسید این را ببینید ایشان توضیحی در این مورد می­دهند یا به هر حال این تفاوت به جای خودش باقی است

 خب این بحث تمام ما بحث بعدی که هست دوران امر بین واجب عینی و واجب تخییری است و دوران امر بین واجب عینی و واجب کفایی است مرحوم آقای آخوند اینجا خب این بحثها را مطرح کردند این بحثها متوقف بر تشخیص حقیقت واجب تخییری و حقیقت واجب کفایی است مرحوم آخوند بحث حقیقت واجب تعیینی تخییری و واجب کفایی اواخر این بحث اوامر کردند به نظر این بحث باید اینجا بحث می­شد اینکه ما اول آن حقیقت واجب تخییری را که همان متن کفایه در کفایه در مورد حقیقت واجب تخییری بعداً بحث کرده حقیقت واجب کفایی بحث کرده ما این دو تا بحث حقیقت واجب تخییری و حقیقت واجب کفایی را اول بحث می­کنیم مبانی مختلفی را که در کلمات آقایان دیگر مطرح شدند را دنبال می­کنیم بعد این تطبیقی که اینجا بر اساس مبانی مختلف این تطبیق را دنبال خواهیم کرد و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد.